

## جهانی شدن و دیپلماسی اقتصادی آمریکا، (۲۰۱۳-۱۹۹۱)

محمد جواد رنجکش<sup>۱</sup> جواد نورمحمدی<sup>۲</sup> منصوره اسکندران<sup>۳\*</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۰

### چکیده

با تحول مفاهیم مربوط به منافع، قدرت و امنیت ملی پس از دوران جنگ سرد و فروپاشی شوروی و تقویت مؤلفه اقتصادی قدرت ملی، بهره‌بردن از توان اقتصادی بعنوان یکی از مهمترین ابزارهای تقویت قدرت ملی در جهت برآورده نمودن انتظارات و منافع ملی یکی از اولویت‌های کشورهای در حوزه سیاستگذاری خارجی بوده است. بنابراین، برخورداری از یک نظام پایدار اقتصادی می‌توانست تضمین‌کننده قدرت و امنیت ملی کشورها باشد. در این بین اهمیت فزاینده اقتصاد و مولفه‌های اقتصادی، متعاقب تأثیرات جهانی شدن اقتصاد، ضمن فروکش کردن نسبی تضادها و کشمکش‌های جنگ سرد و افزون یافتگی اهمیت اقتصاد و ژئواکونومیک نسبت به ژئوپولیتیک، موجب گردید دیپلماسی اقتصادی نیز جایگاه والاتری در سیاست خارجی کشورها پیدا نماید. در این میان اتخاذ دیپلماسی اقتصادی درسی است آمریکا بعنوان هژمون سالهای پس از جنگ سرد، سیاستگذاران این کشور را بر آن داشت تا در جهت پویایی در عرصه بین‌المللی برای کسب منافع ملی خود تلاش کنند. این پژوهش به دنبال بررسی تأثیر روند جهانی شدن اقتصاد بر جایگاه دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد با روش تبیینی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و مبتنی بر منابع معتبر بر این مسئله متمرکز می‌باشد که آیا آمریکا می‌کوشد در فضای جهانی شدن اقتصاد و با بهره‌گرفتن از مؤلفه توان اقتصادی برتر خود، تنش‌ها را به جای تقابل و تنازع از طریق سیاست‌هایی بدون تنش دفع نموده و منافع بیشتری را از این طریق بدست آورد و در این راستا از تعامل و سیاست اقتصادی برای کسب قدرت بهره برده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌ها و تعاملات اقتصادی در تصمیم‌گیری‌ها بطور روزافزون اهمیت یافته و دیپلماسی اقتصادی آمریکا در سالهای پس از جنگ سرد در قالب حمایت از شرکت‌های آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد در عرصه جهانی و حضور در سازمان‌های مالی بین‌المللی، سهم قابل توجهی در پیشبرد اهداف ملی این کشور داشته است.

**واژگان کلیدی:** جهانی شدن اقتصادی؛ دیپلماسی اقتصادی؛ دوران پساجنگ س

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد

۳- دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد مشهد

\* نویسنده مسئول tuberose360@yahoo.com

دیپلماسی اقتصادی در سیاست پس از جنگ سرد کشورهای غربی از جمله آمریکا با آرمان احیای دموکراسی و اقتصاد باز در فضای متحول از جهانی شدن، بستری مناسب برای ایجاد سیستم باز رقابتی فراهم نمود. در دهه ۱۹۹۰ تجارت جهانی با سرعتی دو برابر سرعت رشد تولید جهانی، رشد نمود و بنابراین فعالیت‌های بین‌المللی، بخش‌های بیشتری از اقتصاد کشورها را به خود اختصاص داد. ایالات متحده که خود خالق و عامل بسیاری از رژیم‌های فعلی چندجانبه است، علاوه بر دوجانبه‌گرایی، رویکردهای مختلف دیپلماسی اقتصادی را اتخاذ نمود تا به منافع و اهداف مورد نظر خود دست یابد. آمریکا با تسهیل حضور شرکت‌های آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد در سطح بین‌المللی و حضور در سازمان‌های مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، و با همکاری و یا حمایت از کشورهای استراتژیک و جایگزینی تعاملات اثرگذار اقتصادی به جای روابط پرتنش سیاسی در فرایندهای دیپلماسی اقتصادی، از منافع امنیتی و سیاسی این روابط بهره می‌برد. این پژوهش بر اساس ماهیت و روش توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و با استفاده از منابع معتبر صورت گرفته است. سؤال اصلی آن است که جهانی شدن اقتصاد چه تأثیری بر دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی آمریکا در دوران پسا جنگ سرد داشته است. فرضیه این پژوهش آن است که تسریع سرعت جهانی شدن، ضمن فراهم نمودن زمینه توسعه اقتصادی در فرایندهای سیاسی و ورود تعاملات اقتصادی به این عرصه، شرایط استفاده از دیپلماسی اقتصادی و دستیابی به منافع ملی بیشتر را برای کشورها خصوصاً قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا مهیا ساخته است و این کشور، با استفاده از دیپلماسی اقتصادی و راههایی که این نوع دیپلماسی در اختیار آن قرار می‌دهد درصد حفظ امنیت سرزمینی، امنیت انرژی و حمایت از بازار آزاد و شرکت‌های بزرگ خود در سراسر جهان می‌باشد.

## ۱. جهانی شدن اقتصاد و دیپلماسی اقتصادی

هیچ پدیده‌ای در جهان معاصر، اقتصاد سیاسی جهانی را بهتر از آنچه می‌توان آن را "جهانی شدن" خواند، در بر نمی‌گیرد. مهم‌تر اینکه تقریباً تمامی پدیده‌های علوم اجتماعی امروزه در بستر این پدیده تعریف می‌شوند. (Iwilade, 2010) پدیده جهانی شدن اقتصاد در حدود سه دهه اخیر اثرات گسترده و متفاوتی بر اقتصاد ملی کشورها و اقتصاد جهانی به دنبال داشته است. بگونه‌ای که در جهان امروز، با وجود وابستگی‌های متقابل، رشد و توسعه اقتصادی در سطح ملی، بدون تعامل فعال با اقتصاد جهانی دچار چالش جدی است (صادقی، ۱۳۹۰: ۲۳۷). گرچه فرآیند جهانی شدن، فرایندی فراگیر بوده، اما بارزترین مصداق‌ها و نمودهای این فرآیند به حوزه اقتصاد اختصاص دارد. جهانی شدن در بعد اقتصادی از گستردگی و عمق بیشتری برخوردار است و وجه غالب و مسلط اقتصاد در فرآیند جهانی شدن به گونه‌ای است که ابعاد سیاسی و فرهنگی این فرآیند تحت تأثیر بعد اقتصادی آن قرار دارند. چراکه جهانی شدن اقتصاد دارای شاخصه‌هایی همچون افزایش بازرگانی بین‌المللی، جهانی شدن تولید و جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌باشد که همراه با این شاخصه‌ها و متعاقب مقررات‌زدایی در بازارهای مالی در سراسر جهان و تحول رو به گسترش تکنولوژی اطلاعات، بازارهای مالی نیز به سرعت آزادسازی شده و با بین‌المللی شدن روزافزون خدماتی چون بانکداری، بیمه، تبلیغات، حسابداری، ارتباطات و رسانه‌های همگانی الگوهای مصرف و تقاضا در سراسر جهان دگرگون گشته و با حضور گسترده شرکت‌های چند ملیتی وسایل ادغام هر چه بیشتر در اقتصاد جهانی فراهم گردیده است (دلار، ۱۳۰: ۱۳۷۱).

ازاینرو، حکومت‌ها، سیاست‌هایی را برمی‌گزینند که بین اقتصاد داخلی و بین‌المللی تعادل ایجاد کند و برای حصول نتایج مثبتی که به رفاه اقتصادی ختم می‌گردد، توجه بیشتری به روابط اقتصاد خارجی داشته و بنابراین ناگزیر به حیطة دیپلماسی اقتصادی ورود پیدا می‌کنند (باین، ۱۳۸۸: ۱۱). از آنجا که دیپلماسی اقتصادی به معنای نقطه اشتراک میان دیپلماسی و منافع اقتصادی در راستای منافع ملی است و در واقع

به معنای به کارگرفتن دیپلماسی در عرصه اقتصاد و به کارگیری توانایی‌های بالقوه و بالفعل دیپلماسی برای تحقق اهداف اقتصادی کشورها می‌باشد (رینولدز، ۱۳۸۷: ۲۰۴) بر اثر وابستگی متقابل اقتصادی، به مراتب پیچیده‌تر می‌شود و پیوسته مسائل و کنشگران بیشتری را دربر می‌گیرد (باین، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲). بطوری که گاه، در تعقیب اهداف سیاست خارجی نیز استفاده می‌شود (رینولدز، ۱۳۸۷: ۲۰۹). بنابراین، تقریباً هرگونه سیاست ملی می‌تواند بر توانایی رقابتی نسبی قلمروهای مختلف مؤثر باشد که این مسئله خود اهمیت این نوع دیپلماسی را روشن می‌سازد (باین، ۱۳۸۸: ۱۳). مدل زیر نشانگر تأثیر بازیگران و کنشگران فزاینده در عرصه روابط اقتصادی همراه با تأثیر ابزار دیپلماسی اقتصادی را بر تصمیم‌گیری نسبت به فعالیت‌هایی که در حوزه دیپلماسی اقتصادی برای تأمین منافع ملی و سهولت تجارت در عرصه بین‌المللی اتخاذ می‌گردد، می‌باشد.

این نشان می‌دهد که بستر اقتصاد سیاسی بین‌المللی، نقش مهم و حیاتی در ایجاد ماهیت روابط بین‌المللی ایفا می‌کند. از آنجا که جهانی شدن بطور پیوسته ویژگی‌ها، ماهیت و مشخصه‌های روابط در سیستم بین‌الملل را تغییر می‌دهد بنابراین، تأثیرات جهانی شدن بر ایجاد و اجراء دیپلماسی معاصر در تمامی عرصه‌های آن خصوصاً حوزه‌های اقتصادی برهیچ‌کس پوشیده نیست. (Iwilade, 2010)

در نظم جدیدی که به ویژه پس از فروپاشی شوروی شکل گرفت و اقتصاد به عمده‌ترین و مهمترین مؤلفه نظام بین‌الملل تبدیل شد، بلوک‌بندی‌های تازه‌ای نیز با ماهیتی بیشتر اقتصادی، درون این سیستم شکل گرفت که موجب پدیدار شدن سه بلوک بزرگ در جهان یکی در آسیای جنوب شرقی، یکی در اروپا و دیگری در آمریکا، گردید (غریب آبادی و علی آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸). در این میان اتخاذ دیپلماسی اقتصادی در سیاست آمریکا بعنوان هژمون سالهای پس از جنگ سرد، سیاستگذاران این کشور را برآن داشت تا در جهت پویایی در عرصه بین‌المللی برای کسب منافع ملی خود تلاش کنند و از آن بعنوان یکی از ابزارهای اثرگذار در جهت رفع تناقضات، تقویت دیپلماسی عمومی خود و دستیابی به منافع بیشتر بهره برند.

## ۲. جایگاه دیپلماسی اقتصادی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد

در دهه ۹۰ و دهه نخستین قرن ۲۱، موضوعات جدیدی از قبیل تبدیل کشورهای کمونیستی به بازارهای اقتصادی سودآور، دستورکار تجاری بسیار گسترده‌تر، محیط‌زیست جهانی، معماری جدید امور مالی بین‌المللی، بخشش بدهی‌های کشورهای فقیر و موضوعات دیگری که توجه عمومی را شدیداً تحریک نمود مانند سلامت غذایی، جرائم بین‌المللی و واقعه ۱۱ سپتامبر، تروریسم و تأمین مالی آن، از مهمترین مسائل اثرگذار بر تغییر سیاست‌گذاری‌ها در سطح داخلی و بین‌المللی بود. این نوع تحولات در قالب جهانی‌شدن، دامنه و تنوع کاربرد اقتصاد در سیاست را شدیداً افزایش داد و بستری برای استفاده از دیپلماسی اقتصادی را فراهم نمود.

با تشدید نفوذ داخلی دیپلماسی اقتصادی، دامنه پوشش دیپلماسی اقتصادی به سمت سیاست‌گذاری‌هایی چون یارانه‌های صنعتی، حمایت از کشاورزی و تأسیس بنگاه‌های خدماتی که همگی تحت تابعیت نظام بین‌المللی است گسترش یافت. دامنه کشورهای فعال در زمینه دیپلماسی اقتصادی نیز گسترش یافته و اکنون تمامی جهان را دربر گرفته است. بنابراین، اقتصاد در سیاست‌های داخلی و خارجی ملت‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است و حکومت‌ها به دنبال راه‌های جدیدی برای بهبود فرایند تصمیم‌گیری، مذاکره و چانه‌زنی در حوزه دیپلماسی اقتصادی بوده تا از این طریق، زوال نسبی قدرت آنها تعدیل گردد. بنابراین، موضوعات بین‌المللی اقتصادی که منافع داخلی آنها را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد، بیش از پیش در کانون تمرکز و توجه آنان قرار می‌گیرد (باین، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۶).

تلاش آمریکا از دوران جنگ سرد با ارائه سیاست اقتصاد بازار آزاد با سه هدف: ممانعت از پیشرفت شوروی، کاهش تعرفه‌ها و افزایش سود اقتصادی آغاز و تداوم یافت تا جایی که آمریکایی‌ها به این باور رسیدند که بالابردن سود اقتصادی ناشی از کاهش تعرفه‌ها، یکی از معمولی‌ترین سیاست‌ها برای ایجاد صلح اقتصادی تشخیص داده شده است. همچنین تشویق کشورهای ضعیف به رقابت اقتصادی موجب درهم تنیدگی اقتصاد آنها در نظام سرمایه‌داری جهانی گردیده و در نتیجه وابستگی متقابل

را تشدید می نمود (Kohane, 1980, 13). این وابستگی، پایبندبودن کشورها به نظام اقتصادی غرب را تضمین می ساخت و فضا را برای ورود اقتصاد به حوزه دیپلماسی و شکل گیری دیپلماسی اقتصادی فراهم نمود، چرا که اقتصاد به عمده ترین و مهمترین مؤلفه نظام بین الملل تبدیل شده و بلوک بندی های تازه ای نیز درون این سیستم شکل گرفته یا در حال شکل گیری بود که بیش از ماهیت سیاسی یا نظامی، دارای ماهیت اقتصادی بود (غریب آبادی و علی آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸).

آمریکا به دلیل توان اقتصادی بالا، از قدرت اقتصادی خود در دوران جنگ سرد، برای مبارزه با گسترش کمونیسم در سطح جهان و تضعیف شوروی استفاده کرده بود و با استفاده از دکترین ترومن، طرح مارشال و سیاست اقتصاد بازار آزاد توانست از توان اقتصادی خود بیشترین بهره را در مقابله با گسترش کمونیسم ببرد (پلنو و آلتون، ۱۳۸۹: ۲۵۵). فروپاشی ناگهانی اتحاد جماهیر شوروی، سقوط ایدئولوژی های رقیب و بازسازی موفقیت آمیز اقتصاد آمریکا، همگی جنبه های نامتقارن قدرت آن را در دهه ۹۰ تقویت نمود، بطوری که یکباره آمریکا خود را در شرایطی احساس نمود که باید به عنوان یک هژمون و ابرقدرت حکمرانی کند (باطبی، ۱۳۹۰: ۱۰). شکل گیری چنین احساسی از تحولات ساختاری و با تاکید بر نقش کارکرد و ابزارهای سیاست خارجی ایالات متحده منجر گردید که آن کشور طیف گسترده ای از مداخلات را در کشورهای مختلف جهان و با ابزارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و گاهی نیز به صورت مختلط به انجام رساند (باطبی، ۱۳۹۰: ۸۶).

آمریکا در برخورد با این چالش امنیتی، گاه از روش های اقتصادی بهره می برد بطورمثال، آمریکا در برابر چین سیاست منزوی سازی را در پیش نگرفت بلکه یکپارچه سازی این کشور در نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی را مورد توجه قرار داد. رهبران آمریکا معتقدند که توسعه اقتصادی چین هرچند این کشور را به یک رقیب معظم اقتصادی تبدیل خواهد کرد اما درعین حال منجر به از بین رفتن چین به عنوان یک خطر امنیتی خواهد شد (باطبی، ۱۳۹۰: ۵۲). هرچند الگوی اصلی رقابت و همکاری قدرت های بزرگ بدون تغییر باقی مانده، لیکن در نتیجه جهانی شدن

اقتصاد و تعمیق وابستگی متقابل سیاست‌های بین‌المللی، تغییرات زیادی را به خود دیده‌است (باطبی، ۱۳۹۰: ۴۶). در هر حال تحولات بین‌المللی در فاصله خاتمه جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر باعث شده‌است مقامات و سیاست‌گذاران ایالات متحده خود را در فضایی متلاطم از دوران گذاری ببینند که طی آن نظام جهانی جدیدی مستقر شده و معادلات دنیای نوین را بر پایی اصول جدید خود تنظیم خواهد کرد (باطبی، ۱۳۹۰: ۷۹).

### ۳. تأثیر جهانی شدن بر دیپلماسی اقتصادی آمریکا

بطور کلی، دیپلماسی اقتصادی ابزاری قدرتمند است که نه تنها به صورتی گسترده توسط کشورهای تازه صنعتی شده و بسرعت در حال رشد بکار گرفته شده، بلکه همواره یکی از ارکان سیاست خارجی کشورهای توسعه‌یافته قدرتمندی نظیر ایالات متحده آمریکا نیز بوده است. الگوهای رفتاری آمریکا در قبال سایر قدرت‌ها، ترکیبی از تعامل سیاسی، همگرایی اقتصادی به عنوان الگوی در برگیری راهبردی به عنوان سیاست والا بوده است. بنابراین، این کشور به عنوان مطرح‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین بازیگر صحنه بین‌المللی به ضرورت تفاوت‌های ساختار سیاسی، بهره‌مندی متفاوت از منابع انسانی، مادی و روانی، موقعیت جغرافیایی غیر یکسان، ذهنیت متفاوت و متمایز فرهنگی حاکم در بین تصمیم‌گیرندگان و حافظه تاریخی به شدت غیرهمسوس، به تعریف متفاوت از منابع پرداخت (باطبی، ۱۳۹۰: ۳۰). بطوریکه این کشور به پشتوانه منابع بزرگ و اقتصادی توانست سیاست‌های خارجی و دفاعی خود را تدوین و اجرا نماید و در جهت ایجاد تدریجی اقتصاد بازار و تشکیل نهادهای دموکراتیک مطابق تعریف خود در سراسر کشورها که تا پیش از آن از اجزای دنیای کمونیستی بودند کوشید (باطبی، ۱۳۹۰: ۴۴-۴۳).

آنچه از جدول زیر برمی‌آید بخوبی افت صادرات و واردات ایالات متحده را در بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۸ نشان می‌دهد. اما در هر حال در تمام این سال‌ها با وجود رشد تورم، این کشور سعی کرده تا سرمایه‌گذاری خارجی خود را ارتقاء دهد. همانطور که از آمار برمی‌آید، صادرات و واردات ایالات متحده، بدلیل توانایی‌ها و قابلیت‌های

منحصر بفرهنگ این کشور، از میانگین جهانی بالاتر بوده است، این در حالی است که سایر قدرت‌های بزرگ اقتصادی از جمله اتحادیه اروپا و چین تلاش می‌کنند فاصله خود را با ایالات متحده کاهش دهند.

در شرایطی که به نظر می‌رسید آمریکا تنها کشوری بود که وضعیت خوبی به لحاظ صادرات کالا داشت، مقررات صندوق بین‌المللی پول شرایط مساعدتری را برای بازرگانی خارجی آمریکا فراهم کرد (شولزینگر، ۱۳۸۹: ۳۴۲). تأسیس بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه یا بانک جهانی نیز عمدتاً برای کمک به کشورهای بلوک غرب و متحد ایالات متحده آمریکا بود (Mason & Asher, 1975: 68). بنابراین، آمریکا نقش رهبری را در نظام اقتصاد بین‌المللی بر عهده داشت. جنبه‌های کاربردی دیپلماسی اقتصادی برای آمریکا

بنابر آنچه گفته شد، پایان جنگ سرد و پیشرفت جهانی شدن، موج جدیدی از فشارهای سیاسی بین‌المللی را در ابتدای دهه ۹۰ ایجاد کرد. قدرت‌های غربی با آرمان احیای دموکراسی و اقتصاد بازار در کشورهای سابقاً کمونیست، وارد این دهه شدند. سقوط اقتصادهایی با برنامه‌ریزی متمرکز و غلبه جهانی سیستم باز رقابتی و جهانی شدن نهادهای بین‌المللی اقتصادی موجب پیشرفت قابل توجهی در دیپلماسی اقتصادی گردید. خاتمه یافتن مذاکرات اروگوئه و ایجاد سازمان تجارت جهانی و نتایج حاصل از موافقت‌نامه‌های زیست‌محیطی و توسعه سازمان ملل متحد و حملات تروریستی یازدهم سپتامبر در آمریکا موجب گردید این کشور از اقدامات اقتصادی در جهت دستیابی به منافع داخلی از یکسو و نفع بردن همه کشورها از سیستم باز و جهانی شدن بهره‌بردار (باین، ۱۳۸۸: ۴۳۲). علیرغم برخورداری از جایگاه برتر آمریکا در نظام اقتصاد جهانی، وابستگی فزاینده اقتصاد ملی این کشور به بازارهای خارجی و آسیب‌پذیری امنیت تجاری و سایر منافع اقتصادی خارجی خصوصاً در پی ظهور و گسترش روزافزون منطقه‌گرایی اقتصادی در سطح سیستم اقتصاد جهانی از یکسو و تحولات عمده در سطح نظام جهانی بویژه پس از پایان جنگ سرد و دوران نظام نوین جهانی از سوی دیگر، این کشور را در حوزه استفاده از



سیاست‌ها و تعاملات اقتصادی در جهت برآورده ساختن منافع ملی وارد ساخت (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۵). از این رو آمریکا با ارائه کمک‌های مالی به کشورهای استراتژیک، علاوه بر حفظ امنیت و مقابله با تهدیدهای احتمالی سعی بر حفظ امنیت انرژی نمود تا با حمایت از شرکتهای آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد در سطح جهان و حضور در سازمانهای مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نقش پر رنگ و قدرت نفوذی که در آنها دارد، حوزه کاربردی گسترده‌تری را برای خود ایجاد نماید.

ایالات متحده آمریکا ضمن تأکید بر اصل تنوع چه به لحاظ مناطق تأمین منابع انرژی و چه به لحاظ انواع منابع انرژی، تلاش برای ترغیب کشورهای غنی هستند به سمت توسعه فضای باز، شفافیت و حکومت قانون و ایجاد نهاد مشارکت انرژی هسته‌ای جهانی در جهت تسهیل استفاده سایر ملتها از تکنولوژی‌های پیشرفته هسته‌ای و توسعه سایر تکنولوژی‌های بدیل از قبیل ذغال سنگ و هیدروژن در حوزه خارجی و توسعه سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های متنوع بدیل در داخل را بعنوان راهکارهایی برای سیاست حفظ و امنیت انرژی ترسیم نموده است (Yetive, 2004:8). آمریکا همچنین در راستای اهداف بالا، در چارچوب دیپلماسی اقتصادی و در جهت تسهیل تجارت و انجام معاملات بازرگانی شرکتهای آمریکایی می‌کوشد تا بسترهای تجاری مناسب‌تری را فراهم سازد.

در حوزه همکاری نزدیک با کشورهای اکو استراتژیک، ایالات متحده در چارچوب دیپلماسی اقتصادی خود تأکید و حمایت بیشتری از کشورهایی که روابط ویژه اقتصادی با ایالات متحده دارند، به عمل می‌آورد. برای مثال ایالات متحده برای اطمینان از اینکه چین به عنوان یک "شریک مسئول" در نظام بین‌الملل کنونی به گونه‌ای هماهنگ با ایالات متحده عمل کند، با رهبران این کشور همکاری تنگاتنگی خواهد داشت. همچنین ایالات متحده به طور مشخص اهمیت فزاینده هند و روسیه را به عنوان رقبای اقتصادی و استراتژیک مد نظر دارد. اتحادیه اروپا نیز به عنوان بزرگترین حوزه اقتصادی جهان جایگاه ویژه‌ای در دیپلماسی اقتصادی آمریکا خواهد

داشت (Elbeshbishi, 2008:9). بر این اساس ایالات متحده، چین، هند، روسیه و اتحادیه اروپا پیوندهای استراتژیک اقتصادی خود با یکدیگر را با هدف ساماندهی نظام اقتصاد بین الملل تعمیق و گسترش خواهند داد (باطبی، ۱۳۹۰: ۷۹).

در سطح کلان، چین، هند و روسیه الزامات نظام بازار آزاد را پذیرفته و برای ادغام در این نظام با هدف کسب منافع بیشتر و کاهش زیانهای ناشی از آن، پیوندهای استراتژیک خود با ایالات متحده را بیش از پیش تقویت خواهند کرد تا توسط ایالات متحده و در وهله بعد اتحادیه اروپا به عنوان شرکای مسئول پذیرفته شوند. (موسوی شفایی، ۱۳۸۵: ۵).

بر اساس ملاحظات دیپلماسی اقتصادی آمریکا، صرفاً رژیمهای تجارت و سرمایه گذاری آزاد هستند که می توانند رشد اقتصادی پایدار را تقویت کنند. در چارچوب دیپلماسی اقتصادی آمریکا، سازمان جهانی تجارت بهترین محمل را برای توسعه تجارت جهانی و رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه است (Tabatabaee, 2005:24).

دیپلماسی اقتصادی ایالات متحده آمریکا در کنار تأکید بر توافقنامه‌های چند جانبه در قالب سازمان جهانی تجارت، برنامه تجاری فعالی را در چارچوب موافقتنامه‌های منطقه‌ای، زیر منطقه‌ای و دو جانبه دنبال می کند (Tabatabaee, 2005:79). این قبیل موافقتنامه‌ها محلی برای تقویت رژیمهای شفافیت، حاکمیت قوانین و مقررات، تجارت و نیز تجارت آزاد هستند. توافقنامه تجاری آمریکا - شیلی نمونه‌ای از این دست است. در همین راستا ایالات متحده از تحقق کامل موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای مرکزی حمایت می کند (موسوی شفایی، ۱۳۸۸: ۲۶۴).

بطور کلی، وزارت کشور ایالات متحده، اقتصاد و نیروهای بازار را در مرکز سیاست خارجی این کشور قرار داده‌اند. دیپلماسی اقتصادی در این کشور هم بمعنای استفاده از نیروهای اقتصادی جهانی بمنظور پیشرفت سیاست خارجی آمریکا و هم بکارگیری ابزار سیاست خارجی برای تقویت توان اقتصادی آن می باشد. آمریکا برای تحقق این مهم دستورالعملی با ۴ عنصر اساسی ارائه می دهد: بروزرسانی اولویتها،

گسترش تجارت، سرمایه‌گذاری و دستورالعمل دیپلماسی تجاری، استفاده از ابزار اقتصادی برای حل مسائل سیاست خارجی و گسترش ظرفیت وزارت امور خارجه به عنوان شاخص‌هایی که آمریکا در حوزه دیپلماسی اقتصادی در آن فعال بوده است می‌توان به مواردی همچون نقش این کشور در نهاد سازی / رژیم سازی تجاری و اقتصادی، پیشبرد مذاکرات تجاری، و منطقه‌گرایی اقتصادی اشاره نمود. در بررسی تلاش آمریکا و دستاوردهای این تلاش‌ها برای عرضه بستری مناسب در جهت رشد سرمایه‌گذاری و دستیابی به منافع اقتصادی بیشتر از طریق برقراری دیپلماسی اقتصادی با سایر اقتصادهای خرد و کلان، می‌توان به طور مثال، به نظام اقتصادی بعد از جنگ که تحت تأثیر ایدئولوژی ایالات متحده و انگلستان قرار گرفت اشاره نمود که خود دلیل، مطرح شدن موضوع ایجاد سیستم جدید اقتصادی بود. در کنفرانس برتن وودز ۱۹۴۴ موافقتنامه مربوط به تأسیس صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) به تصویب رسید.

درست یک سال بعد، ایالات متحده آمریکا پیشنهاد برگزاری کنفرانسی به منظور ایجاد سازمان بین‌المللی تجارت را مطرح کرد تا بدین وسیله این سازمان به همراه دو سازمان دیگر؛ یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به عنوان سه نهاد بین‌المللی مأمور انتظام امور پولی، مالی و تجاری بین‌المللی گردند. پیشنهاد شکل‌گیری سازمان بین‌المللی تجارت، به سبب اختلاف نظر شدید بین دولت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس لندن ۱۹۴۶ بی نتیجه ماند. اما در عمل، موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) به معیاری مهم در تجارت بین‌الملل مبدل گردید و قریب پنجاه سال با هدف توسعه تجارت بین‌المللی از طریق حذف و کاهش موانع گمرکی بر روابط تجاری بین دولت‌ها حاکم بود. با این وجود، بدلیل بروز برخی نواقص و به منظور پاسخگویی به این مشکلات، سازمان جهانی تجارت به موجب موافقتنامه مراکش ۱۹۹۴ و پر کردن خلأهای موجود، در پی دور اروگوئه، جایگزین گات گردید (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۸۸: ۴۸).

صندوق بین المللی پول مصوب کنفرانس بر تون وودز در حالی که نیمی از این مبلغ را آمریکا تأمین می‌کرد، تأسیس شد. پیش از این نیز گفته شد که در شرایطی که به نظر می‌رسید آمریکا تنها کشوری بود که وضعیت خوبی به لحاظ صادرات کالا داشت، مقررات صندوق بین المللی پول شرایط مساعدتری را برای بازرگانی خارجی آمریکا فراهم کرد (شولزینگر، ۱۳۸۹: ۳۴۲). بانک بین المللی ترمیم و توسعه یا بانک جهانی نیز در برتون وودز تأسیس شد. در طول نخستین دهه فعالیت بانک جهانی، این بانک صرفاً نقش حاشیه‌ای و کم اهمیت در روند واقعی بازسازی بعد از جنگ ایفا کرد اما عمده کمک‌های این دو نهاد به کشورهای بلوک غرب و متحد ایالات متحده آمریکا بود (Mason&Asher, 1975:68).

آمریکا از طریق طرح مارشال، میلیاردها دلار کمک به متحدانش در اروپا و آسیا برای خیز اقتصادی اعطا نمود. و نقش رهبری را در نظام اقتصاد بین المللی بر عهده داشت. آمریکا از طریق سد نفوذ، سلطه سیاست خود در طول جنگ سرد را تداوم بخشید (نقیب زاده، ۹۳: ۱۳۸۳). اگر سیاست سد نفوذ را واکنشی به قدرتمندی شوروی تلقی کنیم، کاملاً واضح است که سیاست اقتصاد بازار آزاد را واکنش آمریکا به ضعف‌های اقتصادی اروپای غربی بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سطح حداقلی باید محسوب نمود. آمریکا که خواهان برتری اقتصادی بود این را جز از طریق پیاده سازی ساختار اقتصادی سرمایه داری متکی بر بازار امکان پذیر نمی‌دانست (Walt, 1985:3-10).

در چهارچوب این سیاست آمریکا چند هدف را دنبال کرد. این اعتقاد در بین آمریکاییان وجود داشت که وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورهای جهان، امکان توسعه نفوذ را از شوروی خواهد گرفت و به همین دلیل، بر فضای باز اقتصادی بیشتر تأکید شد. هدف دیگر آمریکا برای تحقق سیاست اقتصاد بازار آزاد، حمایت از تعرفه‌های پایین بود. هرچه تعرفه‌ها کم‌تر باشد، استعداد بیشتری برای مبادله شکل می‌گیرد که این ضرورتاً به رونق اقتصاد آزاد منجر می‌شود. گسترش تجارت، ثروت اقتصادی را به وجود می‌آورد و باعث می‌گردد شوروی به عنوان نماد اقتصاد

برنامه‌ریزی شده دولتی از هرگونه وزنه‌ای برای تأثیرگذاری و نفوذ در کشورهای در بده بستان سودآور اقتصاد محروم شود. از طرفی دیگر آمریکا در بطن این سیاست به دنبال دسترسی آسان‌تر و ارزان‌تر به منابع مورد نیاز خود و متحدانش در سطح جهان بود (Kohane, 1980, 15). تلاش‌های آمریکا طی طرح مارشال در جهت تشویق همگرایی اقتصادهای اروپا به منظور نیل به هدف تأسیس یک بازار مشترک واحد برای تمامی اروپای غربی، با گسترش جامعه اروپا به ۱۰ کشور، به اضافه کشورهای متعدد دیگری که خواهان ورود به آن جامعه بودند به ثمردهی نزدیک شد. همکاری اقتصادی که طرح مارشال بستر آن را فراهم آورده بود در سال ۱۹۴۹، با رویکردی امنیتی - نظامی جامعه آتلانتیک که در پیمان آتلانتیک شمالی و ناتو تجسم یافت، تکمیل گردید (پلنو و آلتون، ۲۵۵:۱۳۸۹).

از تحولات عظیمی که در صحنه بین‌المللی و پس از پایان جنگ سرد به وقوع پیوسته، تشکیل قطب‌های اقتصادی جدید به‌ویژه از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد است. این گرایش‌های منطقه‌ای، به‌نوبه خود از ضرورت شکل‌گیری نظم اقتصادی جدید نشأت می‌گیرند، که اهداف فراملی و تشکیل بازار واحد جهانی را در نهایت دنبال می‌کند (ابراهیمی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۳۱۳). از آنجمله، موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)<sup>۱</sup> در دسته سازمان‌های منطقه‌ای قاره آمریکا در خلال سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴ ایجاد شد، ابتدا بین ایالات متحده و کانادا در ژانویه ۱۹۸۸ امضا شد (موسی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۹۱). که برخی از متخصصین سیاسی و اقتصاددانان این سازمان و سایر توافقنامه‌های آزاد تجاری دیگر را برای تقویت پیوندهای اقتصادی میان کشورها، ایجاد فرایند تولید مؤثرتر، افزایش دسترسی به کالاهای مصرفی با هزینه کمتر و بهبود استانداردهای شرایط زندگی و کاری مؤثر و مفید دانسته و بر نقش آمریکا در شکل‌گیری و بهره‌برداری از این ارتباطات قابل توجه می‌دانند (Villarreal, 2015: 8).

1 North American Free Trade Agreement

بطور کلی، از هر دیدگاهی که به بازار جهانی و اقتصاد جهانی بنگریم، آن را پر مخاطره و پیچیده خواهیم یافت. در چنین فضایی، آمریکا، چندین دهه، نیروی اصلی هدایت رشد و سرمایه گذاری و همچنین مکانی برای جستجوی سرمایه بوده است. اگرچه به دلیل کمبود مالی و نیاز روزافزون به جایگزین‌هایی برای رشد درآمد مالی، آمریکا در حفظ موضع و جایگاه خود در اثرگذاری بر اقتصاد جهانی کمی تضعیف شده است اما با این وجود، هنوز هم آمریکا و اقتصاد آن، تأثیراتی اساسی بر پیوندهای تجاری در جهان متغیر اقتصاد امروز و تعاملات آن حتی در سایه بحران‌های روبه رشد مالی خواهد داشت (Roberts, 2009: 19). در چنین شرایطی، اقتصاد آمریکا برای همه کشورها، اولین شریک تجاری مهم بشمار می‌رود. حتی کشورهایی که تبادلات و روابط تجاری زیادی با آمریکا ندارند، تحت تأثیری که شرکای آنها از تجارت با آمریکا می‌بینند قرار می‌گیرند (Dées, 2009: 25). که این خود، پایه‌های دیپلماسی اقتصادی آمریکا را بنابر ارتباطات زنجیره‌ای اقتصادهای کوچک و بزرگ، تقویت می‌نماید و موجبات تأثیرپذیری گسترده مستقیم و غیرمستقیم اقتصادها و بازارها از تحولات و یا توسعه اقتصاد آمریکا را فراهم می‌سازد.

### نتیجه‌گیری

حکومت‌ها می‌کوشند در روابط بین‌المللی خود از سه گونه تنش برحذر بوده و آنها را دفع نمایند تا از این طریق سیاست‌ها، به جای ایجاد تقابل و تنازع به صورت متقابل یکدیگر را تقویت نمایند. این تنش‌ها، تنش میان امور سیاسی و امور اقتصادی، تنش میان فشارهای بین‌المللی و داخلی و تنش میان حکومت و سایر کنشگران مثل بخش خصوصی و سازمان‌های غیردولتی را دربرمی‌گیرد. از سوی دیگر نفوذ امور بین‌المللی‌ای مثل تجارت بین‌الملل، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و جریان‌های مالی به اقتصاد داخلی کشورها از پایان جنگ جهانی دوم به‌طور ثابت در حال افزایش بوده است و این روند، جریان حاکم عصر حاضر نیز قلمداد می‌شود و در جهان متغیر کنونی، دولت‌ها بیش از اینکه نهادهایی سیاسی باشند، واحدهایی

اقتصادی بشمار می‌روند، بنابراین، در این حالت اقتصاد بعنوان ابزاری برای تعقیب اهداف دولت‌ها و البته دور از تنش بکار می‌رود. کشورها در ترکیب دیپلماسی بعنوان مهم‌ترین ابزار رسیدن به اهداف با سیاست‌های اقتصادی به حل مشکلات و منازعات بین‌المللی از طریق مسالمت‌آمیز و بدون درگیری سود برده و با بکارگیری توانایی‌های بالقوه و بالفعل، از دیپلماسی برای تحقق اهداف اقتصادی استفاده می‌کنند.

در طی دوران جنگ سرد و ورود روند جهانی شدن به مطالعات بین‌المللی، کاهش عظیم هزینه‌های حمل و نقل و ارتباطات واز میان رفتن موانع مصنوعی برای جریان کالاها، خدمات، سرمایه و دانش در طول زمان و به هم پیوستگی اقتصادی در میان کشورها متعاقب جهانی شدن اقتصاد، موجب اهمیت یافتن بکارگیری سیاست‌های اقتصادی در راه دستیابی به اهداف و منافع ملی گردید. در دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ بویژه آمریکا از دیپلماسی اقتصادی بگونه‌ای استفاده نمود که از یک طرف برای حفظ هم‌پیمانان و همراه کردن کشورهای بیشتر در بلوک غرب و گسترش ایدئولوژی خود در سطح جهان و از طرفی دیگر برای تضعیف رقیب و هم‌پیمانانش بهره بردند.

روند جهانی شدن اقتصاد در سالهای پایانی جنگ سرد، اقتصاد کشورها را در سطح جهان روز به روز بیشتر در هم تنیده می‌کرد، به گونه‌ای که با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی در ۱۹۹۰، عامل اقتصاد به مهمترین عامل در روابط بین کشورها تبدیل گردید. با پایان جنگ سرد آمریکا به عنوان یک هژمون از توان اقتصادی خود به بهترین نحو برای رسیدن به اهداف خود در قالب دکترین‌هایی چون دیپلماسی اقتصادی استفاده نمود. عمده ابعاد دیپلماسی اقتصادی آمریکا در سالهای پس از جنگ سرد در قالب حفظ امنیت سرزمین از طریق تحریم گروه‌های تروریستی و کشورهای حامی آنها، ارائه کمک‌های مالی به کشورهای اکو استراتژیک، علاوه بر حفظ امنیت و مقابله با تهدیدهای احتمالی سعی بر حفظ امنیت انرژی و تأمین انرژی مورد نیاز خود داشته است. همچنین این کشور در طول سالهای پس از جنگ سرد

همواره سعی کرده‌است تا با حمایت از شرکتهای آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد جهانی و حضور در سازمانهای مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نقش پررنگ و قدرت نفوذی که در آنها دارد، بازارهای مصرفی پر سودی را برای فروش محصولات خود ایجاد نماید و از این طریق با حداقل تنش به دستیابی منافع ملی خود نزدیک گردد.

## منابع

### الف- فارسی

- ابراهیمی نژاد، م. ۱۳۸۷، سازمان‌های مالی و پولی بین‌المللی، تهران: سمت.
- باطبی، ب. ۱۳۹۱، دلایل عدم شکل‌گیری ائتلاف چین و روسیه در مقابل هژمونی آمریکا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- باین، ن. و وولکاک، استفان ۱۳۸۸، دیپلماسی اقتصادی نوین - تصمیم‌گیری و مذاکره در روابط بین‌المللی، ترجمه محمدحسن شیخ‌الاسلامی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پلنو، ج. روی آلتون ۱۳۸۹، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه ابوالفضل رئوف، تهران: انتشارات عدالت.
- پوراحمدی، ح. ۱۳۸۶، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک‌جانبه‌گرایی افول، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و استراتژیک خاورمیانه.



دلار، د. ۱۳۷۱، «اقتصادهای در حال توسعه برونگرا واقعاً سریعتر رشد می‌کنند: شواهدی از ۹۵ کشور در حال توسعه، ۱۹۷۶-۱۹۸۵»، ترجمه یداله ابراهیمی فر، گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی، شماره ۱۳۰.

رمضانی قوام آبادی، م. ح. ۱۳۸۸، «بررسی استثناهای زیست - محیطی در رویه گات و سازمان جهانی تجارت»، پژوهش حقوق و سیاست، سال یازدهم، شماره ۲۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ ویژه نامه W.T.O، صص. ۷۴-۷۷.

رینولدز، ف. الف. ۱۳۸۷ شناخت اصول روابط بین الملل، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

شولزینگر، د. د. ۱۳۸۹، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

صادقی، ح. و صامتی، م. سامتیم. ۱۳۹۰، «تأثیر جهانی شدن اقتصاد بر اندازه دولت؛ مطالعه کشورهای منتخب آسیایی»، فصلنامه علمی پژوهشی، پژوهش های رشد و توسعه اقتصادی، سال دوم، شماره ششم، صص. ۲۴۹-۲۰۹.

غریب آبادی، ک. و علی آبادی، م. ۱۳۹۰، «جهانی شدن و تحول در مؤلفه های سیاست خارجی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۹۳-۱۹۴.

موسوی شفاپی، م. ۱۳۸۸، دیپلماسی اقتصادی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

موسی زاده، ر. ۱۳۸۸، سازمان های بین المللی، تهران: میزان.

نقیب زاده، الف. ۱۳۸۳، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالیایی تا امروز، تهران: نشر قومس.

ب- انگلیسی

Dées, S. & Saint-Guilhem, A. 2009, "The Role of the United States in the Global Economy and Its Evolution Over Time, Frankfurt: European Central Bank"

1034https://www.ecb.europa.eu/pub/pdf/scpwps/ecbwp1034.pdf?75828b945d11d41e5d201f6e0dd64d17

Elbeshbishi, A. N. 2008, The Use of Models in Economic Diplomacy. Is It Really Effective?, Ethiopia: African Trade Policy Centre (ATPC)

Iwilade, A. 2010, The Impact of Globalization on Diplomacy, akiniwilade blog

<https://akiniwilade.wordpress.com/2010/01/21/the-impact-of-globalization-on-diplomacy/>, posted on January 21, 2010, Visited on November 7, 2015.

- Jackson, J.K. 2013, U.S. Direct Investment Abroad: Trends and Current Issues, Congressional Research Service.
- Kohane, R.O.1980, The Theory of Hegemonic Stability and Changes in Institutional Economic Regimes, 1967-1977, In Ole P.T. & Randolph M.S. & George, A.H., Change in The International System, Boulder.co: West View.
- Mason, R.A. 1975, The World Bank since the Bretton Woods, Washington :The Brookings Institution.
- Roberts, G. & Maniam, B.& Bexley, J 2009, The Role of the U.S. in the Global Economy, <http://www.aabri.com/NC2011Manuscripts/NC11022.pdf>.
- Schwab,, K. 2013, The Global Competitiveness Report 2013–2014, Geneva:World Economic Forum
- Villarreal, M. A. & Fergusson, Ian F. 2015, The North American Free Trade Agreement (NAFTA), Congressional Research Service, <https://www.fas.org/sgp/crs/row/R42965.pdf>
- Walt, S. M. 1985, "Alliance Formation and the World Balance of Power, International Security", Vol. 9, No.4.
- World Economic Outlook 2005, Statistical Appendi.